



نقد و بررسی داستان کوتاه «گلده‌ها و فلک» جلال آل احمد

رضا کریمی لاریمی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، و دبیر اداره آموزش و پرورش شهرستان جویبار

اشاره

در این مقاله ضمن معرفی نویسنده داستان کوتاه «گلده‌ها و فلک» (درسی از ادبیات فارسی سوم متوسطه) و آثارش، عناصر این داستان مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

مقدمه

جلال آل احمد (۱۳۴۸-۱۳۲۴ ه.ش) در خانواده روحانی در تهران متولد شد. تحصیلات متوسطه را در دارالفنون به پایان رساند و در سال ۱۳۲۲ چند ماهی در نجف درس طلبگی خواند تا اینکه در سال ۱۳۲۶ پس از اتمام تحصیل در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشسرای عالی، معلم شد. البته او تحصیلات خود را تا دوره دکتری ادبیات فارسی ادامه داد اما در هنگام نگارش پایان‌نامه آن را ناتمام رها کرد.

جلال پس از جنگ دوم بین‌الملل، به سمت جریان‌های سیاسی و غیرمذهبی کشیده شد اما پس از پشت‌سر نهادن تجربه‌ها و اندوخته‌ها و سفرها و سعی در پلایش فطرت خود مجدداً به مذهب بازگشت و پربارترین اندوخته‌های تجربی و مطالعاتی و مشاهداتی‌اش را به رشته تحریر درآورد و با آفریدن نزدیک به ۴۵ اثر ادبی، اجتماعی، سیاسی و ترجمه کوشید با مردم باشد، از آن‌ها بگوید و برای آن‌ها بنویسد. وی سرانجام در سال ۱۳۴۸ درگذشت.

«آل احمد نخستین داستان خود را به سال ۱۳۲۴ با عنوان «زبارت» در مجله سخن چاپ کرد. مجموعه «دید و بازدیدی» او هم در این سال منتشر گردید. داستان

است: نخست اینکه او در یک خانواده کاملاً مذهبی و خوش‌نام دیده به جهان گشوده بود اما جویندگی و عطش روحی وی را از مسیر تجربه‌های گوناگون عبور داد و هرگز نتوانست در یک جاه آرام بگیرد دیگر آنکه شاید تحت‌تأثیر همین زندگی پرتکاپو و سرشار از مسئله بود که آل احمد به شیوه و سبک جدیدی از نویسندگی دست یافت که تا مدت‌ها نویسندگان جوان نسل بعد از خود را شیفته زبان و اندیشه خویش قرار داد.» (همان: ۲۰۶-۲۰۵)

کلیدواژه‌ها: جلال آل احمد، گلده‌ها و فلک، عناصر داستان (شخصیت‌ها، لحن، طرح، زاویه دید و درون‌مایه)

آثار جلال آل احمد

آثار آل احمد را به چهار دسته کلی شامل داستان‌ها، سفرنامه‌ها، ترجمه‌ها و مقالات می‌توان تقسیم کرد.

بحث و بررسی

«گلده‌ها و فلک» عنوان نخستین داستان از «پنج داستان» آل احمد است که در سال ۱۳۵۰ بعد از مرگ نویسنده منتشر شده است. داستان‌های دیگر این کتاب عبارت‌اند از: جشن فرخنده، خواهرم و عنکبوت، شوهر آمریکایی و خوابه‌انار. در این داستان، زبان جلال صمیمی و نزدیک به زبان کودک است؛ زیرا خواسته است رابطه‌ای صمیمانه با خواننده برقرار کند.

داستان کوتاه گلده‌ها و فلک جلال در حقیقت برشی از زندگی است و نویسنده در آن، دریچه‌ای به روی زندگی شخصیت

«از رنجی که می‌بریم» بیشتر تحت‌تأثیر شعارهای حزبی درباره فشاری که حکومت بر کارگران و افراد سیاسی وارد می‌آورد، در سال ۱۳۲۶ انتشار یافت. او در دو مجموعه داستان «سه‌تار» و «زن زیادی» نادانی، تعصب و ناداری مردم کوچه و بازار را با لحنی انتقادی تصویر کرد. «سرگذشت کندوها» را درباره مسائل سیاسی مربوط به ملی شدن صنعت نفت ایران نوشت که صورت تمثیلی داشت. مشهورترین اثر داستانی آل احمد داستان بلند «مدیر مدرسه» است که به سال ۱۳۳۷ انتشار یافت. مدیر مدرسه سرگذشت مدیری بی‌پناه است بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که فضای اداری فاسد سرانجام او را به ناامیدی می‌کشاند. نثر پرشتاب و بریده آل احمد- که به «نثر تلگرافی» شهرت یافته- در همین اثر به کمالی شایسته رسید و نسل جوان آن روز و دهه بعد را به شدت تحت‌تأثیر قرار داد. رمان «نون والقلم» در سال ۱۳۴۰ کوشش دیگری است برای بازگویی اوضاع اجتماعی در قالب داستان. «نفرین زمین» در سال ۱۳۴۶ در واقع ادامه مدیر مدرسه است و در آن، معلم روستا به گزارش تحولات روستاها در روزگار اصلاحات ارضی می‌پردازد. مجموعه «پنج داستان» که پس از مرگ او به سال ۱۳۵۰ منتشر شد، دربرگیرنده داستان‌هایی است که نویسنده از دوران کودکی خود به یاد آورده است.» (یا حقی، ۱۳۷۷: ۲۰۷-۲۰۶)

«جلال آل احمد در عرصه نویسندگی دهه گذشته ایران از دو جهت متمایز

داستانش گشوده است و به خواننده فقط امکان می‌دهد که از این دریچه به چشم‌انداز وقایع در حال گذر نگاه کند. این داستان را می‌توان از داستان‌های نمادین نویسنده دانست. اصولاً آل‌احمد از نویسندگان «تزدار» است که معمولاً در ورای ظاهر داستان‌هایش، همواره اندیشه‌ای نهفته است. می‌توان گفت که تفکر و اندیشه بر روح داستان‌هایش حاکم است. او از داستان تنها به عنوان وسیله‌ای برای بیان افکارش بهره می‌گیرد. وجود واژه‌هایی چون فلک، گلدسته، پله، صعود و... مفاهیم عروج، تعالی و کمال را به ذهن می‌رساند.

داستان با اصل غافلگیری و بدون مقدمه شروع می‌شود و همین امر، به نوعی توجه خواننده را جلب می‌کند. این خوش‌آغازی داستان از موارد قدرت و قوت نویسنده است که نمی‌توان به راحتی از آن چشم پوشید: «بدیش این بود که گل‌دسته‌های مسجد بدجوری هوس بالا رفتن را به کله آدم می‌زد» این عبارت تأکید بر این دارد که فکر‌هایی بشر از محدودیت و عروج کردن در ذات اوست. گلدسته عامل گریز از اختناق زمانه و نشانگر تقدس و آرمانی بودن هدف است و بشر فطرتاً رو به تعالی و رشد و کمال دارد. «بدی دیگرش این بود که از چنان گلدسته‌هایی تنها نمی‌شد رفت بالا. همراه لازم بود.» این عبارت تأکید بر این دارد که رسیدن به هر هدف متعالی به تنهایی مشکل است و به تعاون و همکاری و همراه نیاز دارد.

این داستان نمادین را می‌توان این‌گونه رمزگشایی کرد: «مدرسه» نمادی از جامعه خفقان زده و استبدادی زمان نویسنده است که امکان هرگونه پیشرفت و تحول را از افراد جامعه می‌گیرد و مدیر و فرآش و ... مواعی هستند که بر سر راه قرار دارند. حال عناصر مهم این داستان کوتاه را بررسی می‌کنیم:

۱. شخصیت‌ها: راوی که شخصیت اصلی داستان است نماد انسان‌های جسور و بی‌باک، نترس و شجاع، باجرت و اهل عمل، جست‌وجوگر و کنجکاو و بلندپرواز است که به دنبال کشف تازه‌اند و برای رسیدن به حقیقت و کشف رمز معرفت

(گلدسته‌ها) هرگونه خطری را به جان می‌خرند. او به وقایع کار نمی‌اندیشد بلکه آنچه برایش مهم جلوه می‌کند، رسیدن به هدف است. شخصیت دیگر داستان، یعنی اصغر، با همه ادعاهایش چندان مرد میدان نیست. او نماد انسان‌های پرمدعا، بی‌اراده، ناتوان در عمل، ترسو، متکی به دیگران و لاف‌زنی است که هنگام عمل درمی‌مانند. او اندیشه چندان والایی ندارد و بلکه بیشتر بر زور بازو و قدرت بدنی متکی است. به‌طوری که حتی برای تخفیف گرفتن در تنبیه بدنی - برعکس راوی که عزت‌نفس دارد - به «غلط‌کاری» می‌افتد و اندک تلاش خود را برای رشد و تعالی نفی می‌کند. بعد از تنبیه هم به راوی می‌گوید: «گریه نداره، دالاشم آنقده فلکم کرده!» پس او نماینده آدم‌های توسری‌خور و تحقیر شده است. (به اسم نمادین اصغر با مفهوم کوچکی و حقارت توجه شود).

مدیر شخصیت دیگری است که به محض دیدن راوی و اصغر در بالای پله‌های مناره، آن‌ها را به پایین کشانده، تنبیه می‌کند. او که در حقیقت نماد استبداد و خودکامگی است، برای رسیدن به مقصود خود و سرکوب هرگونه پیشرفت، از فرآش مدرسه - که می‌تواند دست‌نشانده اشخاص مستبد باشد - استفاده می‌کند.

شخصیت‌های دیگر داستان بچه‌های مدرسه هستند که چون اهمیت و نقش چندان در داستان ندارند و در حاشیه‌اند، نویسنده از بالا به آن‌ها نگریسته است.

۲. لحن: آنچه در این داستان ما را مجذوب می‌کند، «لحن نیرومند داستان است که پیش از موضوع داستان، خود را به چشم ما می‌کشد.» (میرصادقی، ۱۳۶۴: ۳۹۱) نویسنده با لحنی قوی، فضای ملموسی را بر داستان حاکم می‌کند و از این طریق شخصیت‌ها را به خوبی به خواننده می‌شناساند. لحن همه شخصیت‌های داستان محاوره‌ای و گفتاری است و آن‌ها را از طریق لحنشان می‌شناسیم. نویسنده با انتخاب لحن عامیانه و کودکانه و صمیمی به طرح موضوع اصلی پرداخته است. راوی داستان یک کودک است و شخصیت‌پردازی و تقویت داستان با سخنان دو کودک و گفته‌های آنان صورت

می‌گیرد. «اما لحن به داستان کیفیت دل‌نشین و خصلتی نمادین داده است که ضعف و نقص عناصر داستان را می‌پوشاند. در واقع، لحن بر عناصر دیگر مسلط است و موضوع صحنه داستان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.» (میرصادقی، ۱۳۸۱: ۱۷۱)

۳. هسته یا طرح: می‌توانیم بگوییم که داستان سیر منطقی خود را طی می‌کند و روابط علی و معلولی بر آن حاکم است. به یاد داشته باشیم که اگر در پایان یک داستان - به مفهوم امروزی - دچار شگفتی بشویم، نشان از پیرنگ ضعیف داستان است. گلدسته‌هایی که سر به فلک کشیده‌اند، فکر راوی داستان را در کلاس و حیاط مدرسه به خود جلب می‌کنند. او نمی‌خواهد مثل سایرین نسبت به آن‌ها بی‌اعتنا بماند. رهایی از محدودیت خانه و جامعه و رفتن به بالای گلدسته‌ها حالتی نمادین به داستان داده است. عنوان داستان بیانگر نوعی ایهام است؛ زیرا فلک هم به معنی آسمان است و هم به معنی چوب فلک. دو کودک به کمک یکدیگر خود را به بالای گلدسته‌ها می‌کشاند. به عبارتی می‌خواهند خود را به فلک بکشاند که بعد از پایین آمدن به فلک کشیده می‌شوند.

۴. زاویه دید: داستان از زاویه دید اول‌شخص بیان شده است و این کار بی‌دلیل نیست؛ به نظر می‌رسد نویسنده با این کار خواسته است فضا را ملموس‌تر و عینی‌تر کند و سیر داستان طوری است که گویی نویسنده در حوادث داستان دخالت داشته است. در چند جای داستان از مسجد نزدیک خانه‌شان - که پدرش در آن خانه نماز می‌خواند - سخن می‌گوید که البته این مسئله می‌تواند از شگردهای داستانی نویسنده باشد.

آل‌احمد خود در نقد «بوف کور» صادق هدایت گفته است: «داستان به شیوه اول‌شخص مفرد بیان می‌شود؛ در حالی که هدایت کمتر داستانی را با این زاویه دید نوشته است. در بوف کور چاره‌ای جز این نبوده است؛ زیرا بوف کور خود هدایت است. برای اینکه هدایت را شناخته باشیم باید بوف کور را بشناسیم...» (ذوالفقاری، ۱۳۷۹: ۱۹۵)

با این توصیف بعید نیست که راوی





داستان خود نویسنده باشد و یا خود حادثه‌ای شبیه به آن را تجربه کرده باشد. **۵. درون مایه:** داستان از مفاهیمی مانند مسجد، گلدسته‌ها، فلک، صعود، پله و دستیابی به بلندی و ارتفاع سخن گفته و این‌ها نشان‌دهنده آرزوهای دیرینه بشر است که به رهایی از محدودیت می‌اندیشد. روح معرفت‌خواهی و آرمان‌جویی عنصر اصلی درون‌مایه این داستان است.

درک و کشف حقیقت هزینه دارد و هر کسی قادر به پرداخت آن نیست. راوی برای رفتن به اوج و بلندی، شجاعت دارد. تنبیه می‌شود اما گویی راضی است؛ چون در قبال این هزینه (تنبیه) به هدف والای خود رسیده است. پس «درون‌مایه داستان شکستن سنت‌های مرسوم زمان و گریز از یک‌نواختی فضای موجود است که با لحن صمیمی و در لباس برگشت به دوران کودکی بیان شده است.» (رحمانی خیای، ۱۳۸۲: ۱۹۵)

پی‌نوشت

۱. نوعی سفرنامه که در آن اوضاع اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی منطقه بیشتر مورد توجه نویسنده باشد.

منابع

۱. آل احمد، جلال؛ پنج داستان. رواق، تهران، ۱۳۵۶.
۲. _____ از رنجی که می‌پریم. امیرکبیر، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۰.
۳. احمدی، احمد و ...؛ زبان و ادبیات فارسی (۵) عمومی. شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، تهران، ۱۳۷۸.
۴. چالی تبار شفیع، یوسف؛ «نگاهی به داستان کوتاه گلدسته‌ها و فلک». گاهنامه ادبی صبا (گروه زبان و ادبیات فارسی آموزش و پرورش شهرستان بابل). شماره سوم، ۱۳۸۵.
۵. دانشور، سیمین؛ غروب جلال. رواق، تهران، ۱۳۶۰.
۶. دستغیب، عبدالعلی؛ نقد آثار جلال آل احمد. فرزانه، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۸.
۷. دهخدا، علی‌اکبر؛ امثال و حکم. امیرکبیر، چ هشتم، تهران، ۱۳۷۴.
۸. ذوالفقاری، محسن؛ تحلیل سیر نقد داستان در ایران. آتیه، تهران، ۱۳۷۹.
۹. رحمانی خیای، صمد؛ «بررسی ادبیات داستانی در کتاب‌های چهارساله دبیرستان». مجله رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شماره ۶۶، سال هفدهم، ۱۳۸۲.
۱۰. میرصادقی، جمال؛ ادبیات داستانی. علمی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۶.
۱۱. _____ جهان داستان (ایران). اشاره، تهران، ۱۳۸۱.
۱۲. _____ داستان‌نویس‌های معاصر ایران، اشاره، تهران، ۱۳۸۳.
۱۳. _____ عناصر داستان. شفا، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۴.
۱۴. معین، محمد؛ فرهنگ فارسی. امیرکبیر، چ هشتم، تهران، ۱۳۷۱.
۱۵. یا حقی، محمدجعفر؛ چون سبوی تشنه (تاریخ ادبیات معاصر فارسی). جامی، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۷.

اصولاً آل احمد از نویسندگان «تزدار» است که معمولاً در ورای ظاهر داستان‌هایش، همواره اندیشه‌ای نهفته است. می‌توان گفت که تفکر و اندیشه بر روح داستان‌هایش حاکم است